

مهاجرت، نابرابری و پیامدهای آن

فرهنگ ارشاد

استاد جامعه‌شناسی

صدف مینا

کارشناس پژوهشی جهاد دانشگاهی استان مرکزی

(تاریخ دریافت 1389/6/10، تاریخ پذیرش 1389/8/18)

چکیده: مهاجرت به معنای کلی آن فرایندی است که در دهه‌های اخیر و به‌ویژه از دهه 1340 به این سوی، در بین دانش‌پژوهان ایرانی اهمیت فزاینده‌ای یافته است. مانند بسیاری از موضوعات مهم اجتماعی، مهاجرت نیز دارای ابعاد خاص اجتماعی، جمعیتی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، و غیره است. بر همین پایه، باید عوامل موثر بر مهاجرت و پیامدهای آن را نیز در این حوزه‌ها بررسی کرد. بنا بر این مطالعه نسبتاً جامع، مهاجرت، مستلزم کوششی میان رشته‌ای است. هدفی که در این مقاله جامعه‌شناختی دنبال می‌شود بررسی رابطه متقابل نظری مهاجرت و نابرابری است. همچنین، در این اثر با استفاده از داده‌های آماری حاصل از سرشماری‌های ادواری ایران، به تحلیل این رابطه می‌پردازیم. از این رو، روش این تحقیق، مطالعه اسنادی - نظری است و کوشش می‌شود با استفاده از تحلیل ثانویه بر پایه داده‌های آماری موجود، پشتوانه‌ای واقعی برای یافته‌های نظری فراهم نماییم. چارچوب نظری این پژوهش که برپایه مروری گذرا بر نظریه‌های کلاسیک مهاجرت صورت می‌گیرد، رویکرد برد متوسط «گزینشی بودن مهاجرت» است که می‌تواند برای رسیدن به هدف این مقاله و تحلیل رابطه بین مهاجرت و نابرابری کمک کننده باشد. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که رابطه مهاجرت و نابرابری نیز گسترده و چند بعدی است. به این معنا که حرکات جمعیتی نه فقط باعث تغییر چگونگی پراکندگی جمعیت در درون یک منطقه جغرافیایی می‌شود، بلکه در ساختارهای شغلی، رفاهی، جنسی، آموزشی، و همچنین در حوزه‌های عمده‌ای که در بالا نام برده شد، تغییراتی را ایجاد می‌نماید. هر کدام از این تغییرات نیز به نوبه خود شرایط نابرابری را پیچیده‌تر می‌نماید و زمینه را برای مطالعه دقیق‌تر موضوع فراهم می‌کند.

واژگان کلیدی: مهاجرت، نابرابری، مبداء (خاستگاه)، مقصد (کوچگاه)، گزینشی بودن مهاجرت.

مقدمه

سرشماری سال 1385 ایران نشان می‌دهد که طی دهساله 85-1375 اندکی بیش از 12 میلیون نفر از جمعیت کشور ما از محل قبلی زندگی خود که تا سال 1375 در آن ساکن

بوده‌اند، مهاجرت کرده‌اند. سرشماری‌های پیش از آن نیز به همین منوال، بیانگر امواج قابل توجهی از جابه‌جایی جمعیت ایران در داخل کشور از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌باشند. به طور خلاصه، جمعیت ایران طی 50 سال و بر اساس داده‌های شش دوره سرشماری عمومی دهساله از 1335 تا 1385 از حدود 19/8 میلیون به بیش از 70 میلیون نفر افزایش یافته است. طبق نتایج همین سرشماری‌ها، در سال 1335 از کل جمعیت ایران 31/4 درصد آن در شهرها زندگی می‌کرده و 68/6 درصد بقیه در مناطق روستایی می‌زیسته‌اند. ولی در سال 1385 این نسبت‌ها تقریباً به طور کامل معکوس گردیده، به این معنا که هم‌اکنون حدود 68/5 درصد جمعیت کشور ما در شهرها و بقیه 31/5 درصد آن در مناطق روستایی و غیر شهری زندگی می‌کنند. نکته مهم این است که افزایش 51/6 میلیون نفر جمعیت ایران که طی 50 ساله مذکور تحقق یافته، به طور یکنواخت بین مناطق شهری و روستایی توزیع نشده، چنان که اگر سال 1335 را پایه (100) قرار دهیم، 82/2 درصد افزایش مزبور، سهم مناطق شهری و 17/8 درصد باقی مانده، سهم مناطق روستایی بوده است. برای آگاهی بیش‌تر از تغییرات جمعیتی طی 50 سال گذشته به جدول (1) مراجعه کنید.

بدیهی است تغییرات جمعیتی یک منطقه، برآیندی از افزایش طبیعی (فزونی احتمالی میزان زایش بر مرگ و میر) و افزایش اجتماعی (فزونی احتمالی جمعیت درون کوچنده بر برون کوچنده در آن منطقه) است. اگر افزایش جمعیت نقاط شهری ایران طی 50 سال گذشته، فقط حاصل تغییرات طبیعی جمعیت بود، می‌بایست جمعیت روستایی حداقل به همان نسبت جمعیت شهری افزایش یافته باشد که چنین نشده است. بنا بر این، تفاوت بارزی که بین نرخ‌های افزایش جمعیت شهری و روستایی به وجود آمده، باید حاصل امواج مهاجرتی باشد که طی 50 سال مزبور از مناطق روستایی به شهرهای ایران کوچ کرده‌اند.

در این بخش مقدمه که به گشایش موضوع و طرح مسئله مورد بررسی تخصیص داده شده، ذکر این نکته لازم است که جا به جا به جایی جمعیت در ایران طی 50 سال گذشته، و به طور کلی مهاجرت به منزله یک کنش اجتماعی - چنانچه ناشی از اجبار سیاسی مثل مهاجرت آوارگان جنگی یا اجبار طبیعی ناشی از رویدادهایی چون سیل و زلزله نباشد - به خودی خود نه فقط مسئله اجتماعی به شمار نمی‌آید، بلکه نمودی از انتخاب یا اراده

آزاد انسان‌ها است. یکی از کارشناسان دفتر بین‌المللی کار¹ می‌نویسد، ساده‌ترین تبیین جا به جایی مردم این است که آن‌ها به هوای دستیابی به زندگی بهتر، اقدام به مهاجرت از محل زندگی فعلی خود می‌کنند (Stalker, 1994: 21). بنا بر این، مهاجرت به خودی خود حرکتی مسئله‌آمیز و تهدیدکننده نیست، بلکه حتی از دیدگاه اقتصاد لیبرالیستی و کارکردگرایی، جا به جایی نیروی انسانی، سازوکاری تعادل بخش به حساب می‌آید.

جدول شماره (1) تغییرات جمعیت ایران بر حسب مناطق شهری و روستایی از 1335 تا 1385 (میلیون نفر)

مناطق سال سرشماری	شهری		روستایی		کل کشور	
	درصد	جمعیت	درصد	جمعیت	درصد	جمعیت
1335	31/4	5/9	68/6	13/0	100/0	18/9
1345	37/9	9/8	62/1	16/0	100/0	25/8
1355	47/1	15/85	52/9	17/85	100/0	33/7
1365	54/4	27/0	45/6	22/6	100/0	49/6
1375	61/3	36/82	38/7	23/23	100/0	60/05
1385	68/5	48/3	31/5	22/2	100/0	70/5
افزایش 35 به 1385	82	42/4	18	9/2	100/0	51/6
شاخص تغییرات 1335=100	818/6		170/8		373	

ماخذ: مرکز آمار ایران، سرشماری‌های دهساله.

اما اگر مهاجرت در سطح انتزاعی و در مفهوم ذاتی خود مسئله‌آمیز نیست و نمودی از آزادی‌گزینش است، در عمل مشاهده می‌شود که توسعه نامتوازن مناطق شهری و شکل‌گیری محله‌های مسکونی فقرآلود (معروف به حاشیه‌نشینی)، یا رویداد نامطلوب و اما به گوش‌آشنایی به نام ترافیک شهری و مانند آن، در بر دارنده مسایل اجتماعی اجتناب‌ناپذیری است که تأثیر وجودی مهاجرت در آن‌ها به مثابه یک متغیر مداخله‌گر مستقیم یا غیرمستقیم، قابل چشم‌پوشی نیست. شاید ریشه و نوع این مسایل و پیوند آن‌ها با مهاجرت را بتوان به کمک تبیین واقع‌بینانه‌تری که بر روابط چندجانبه مهاجرت و نابرابری توجه دارد تشریح نمود. بنا بر این، هدف اصلی پژوهش حاضر این است که در یک کوشش نظری و با استناد به داده‌های آماری موجود، به کمک روش تحلیل ثانویه، ثابت کنیم در

1. International Labour Office (ILO)

حالی که شکل گیری امواج مهاجرت متأثر از شرایط نابرابر زندگی در خاستگاه و کوچگاه است، مهاجرت نیز متقابلاً و به نوبه خود، بر شدت نابرابری های اجتماعی می افزاید. به سخن کوتاه شاید بتوان این مقدمه را با سه پرسش محوری به پایان رساند:

1. وجود نابرابری های اقتصادی - اجتماعی تا چه اندازه و چگونه در جابه جایی جمعیت (مهاجرت) تأثیر دارد؟

2. چه کسانی، و چرا مهاجرت می کنند؟

3. مهاجرت نیروی انسانی چه تأثیری بر کاهش یا افزایش نابرابری ها در مبداء و مقصد مهاجرت می تواند داشته باشد؟

اشاره می شود، چون واژه های «مبداء» و «مقصد» مفهومی عام دارند و ممکن است فراتر از بحث مهاجرت به کار روند، ترجیح می دهیم به جای دو کلمه فوق، به ترتیب از واژه های «خاستگاه» و «کوچگاه» استفاده کنیم.

مهاجرت و نابرابری در پیش زمینه ساختار اجتماعی

مروری بر تحقیقات موجود

در یکی از لغت نامه های جدید جامعه شناسی (2006) ساده ترین تعریف از مهاجرت ارائه شده و آن عبارت است از جابه جایی افراد از منطقه ای به منطقه دیگر به قصد ماندن در آن جا. سپس اضافه شده است که همواره دلایل اقتصادی و فاصله بین خاستگاه و کوچگاه دو عامل مهم در تصمیم گیری برای مهاجرت می باشد (Bruce and Yearly, 2006). در تعریفی جمعیت شناسی گفته می شود، مهاجرت شکلی از تحرک جغرافیایی است که بین دو واحد جغرافیایی انجام می گیرد. این تحرک باید با تغییر محل اقامت متداول فرد از مبداء یا محل اقامت قبل از مهاجرت وی، به مقصد یک محل اقامت جدید بینجامد (زنجانی، 1380: 5). بعضی استدلال می کنند، نمی توان تعریف واحدی را برای مهاجرت ارائه داد، زیرا در عین حالی که مهاجرت، جابه جایی انسان ها از منطقه ای به منطقه دیگر به قصد ماندن یا اقامت کردن است، این تعریف به طور آشکار و غیر آشکار از یک سو، به فاصله بین دو منطقه و از سوی دیگر، به طول مدت اقامت در کوچگاه بستگی دارد. به همین خاطر به روشنی گفته می شود که تعریف مهاجرت، مستقل از شیوه و فرایند اندازه گیری زمانی و مکانی نیست (اوبرای، 1370: 42).

مهاجرت فقط یک مفهوم جمعیت‌شناختی نیست، بلکه ملاحظات اقتصادی، جغرافیایی، جامعه‌شناختی، فرهنگی، و حتی حقوقی و یا روان‌شناختی در عینیت یافتن این مفهوم، جایگاه مهمی دارند و ممکن است دانشوران هر یک از این قلمروهای علمی، علاقه‌ای کم یا بیش به بررسی این موضوع داشته باشند. در ایران، موضوع مهاجرت و عوامل برانگیزاننده و نیز پیامدهای آن - به‌ویژه در ارتباط با الگوی غالب مهاجرت از روستا به شهر در چند دهه گذشته - به اندازه‌ای اهمیت اجتماعی - اقتصادی یافته که ژرفکاوی در آن همواره مورد تأکید بوده است. چنان که اشاره شد در دهه ساله 85-1375 بیش از 12 میلیون نفر از محل قبلی زندگی خود به جای دیگری کوچ کرده‌اند؛ که از این جمعیت بیش از 2 میلیون نفر آن‌ها خاستگاه روستایی خود را ترک کرده و به شهرهای کوچک و بزرگ کشور رفته‌اند. جدول شماره (1) به روشنی نشان می‌دهد که طی 50 سال گذشته همواره جمعیت روستایی به طور نسبی (در کل جمعیت ایران) کاهش یافته و حتی در دهه 85-75 کاهش مطلق داشته و از 23/2 میلیون در سال 1375 به 22/2 میلیون نفر در سال 1385 رسیده است. پژوهشگران، مهاجرت مستمر روستاییان به شهرها در کشور ما را ناشی از رکود وضع کشاورزی طی چند دهه گذشته دانسته‌اند. به طور کلی از سال‌های پس از جنگ جهانی دوم این حرکت گروهی مهاجرت داخلی در ایران سابقه داشته؛ ولی از اواخر دهه 1340، پس از اجرای برنامه اصلاحات ارضی و با توزیع زمین به طور نابرابر بین روستاییان، سپس در اثر رکود کشاورزی سنتی روستایی، در دهه 1350 (همراه با اجرای برنامه‌های توسعه نامتوازن) فقر روستایی شدید شد و شکاف نابرابری توسعه بین شهر و روستا عمیق‌تر گردید و امواج برون‌کوچی از روستا به شهر شدت گرفت (از کیا، 1365: 125-124؛ هوگلند: 1981). چنان که در ترکیه نیز با وجود عدم اجرای برنامه عمومی اصلاحات ارضی، در دهه 1970 (تقریباً مطابق با دهه 1350 ایرانی) در اثر توزیع نابرابر زمین بین کشاورزان و بی‌زمین ماندن نزدیک به 22 درصد خانواده‌های روستایی، و نیز کمبود زمین برای بخش دیگری از روستاییان که نمی‌توانستند حداقل معیشت خود را از راه کشاورزی تامین کنند، امواج مهاجرت روستا-به-شهر در دهه 1970 به شدت بالا گرفت (رمضان اوغلو، 1985: 172). پژوهشگران هنگامی که از بحث نابرابری به مثابه یکی از موانع توسعه در کشورهای موسوم به جهان سوم گفت و گو می‌کنند، نابرابری میان شهرنشینان و روستاییان را یکی از وجوه عمده و سه‌گانه نابرابری در این گونه کشورها

می‌شناسند (از کیا، 1380: 32). جدول شماره (2) توزیع نابرابر فقر بین شهر و روستا را در سال 1365 نشان می‌دهد. از کیا به درستی اعلام می‌کند که افزایش جمعیت شهرنشین در کشورهای جهان سوم، متأثر از نرخ بالای مهاجرت از مناطق روستایی است. او اشاره می‌نماید که مهاجرت از روستا به شهر پاسخ نابرابری سطح توسعه بین مناطق شهری و روستایی است (همان: 53). گلدشایر نیز همین واقعیت را به طور کلی در مورد کشورهای جهان سوم به زبانی دیگر بیان می‌کند که مهاجرت از روستا به شهر در این گونه کشورها، حاصل رکود اقتصادی در مناطق روستایی و دفع جمعیت افزوده از این نواحی است (گلدشایدر، 1987: 674). کارشناسان دفتر بین‌المللی کار (ILO) نیز اعلام می‌کنند بنیادی‌ترین علت‌های مهاجرت، مربوط به تفاوت‌های درآمدی و فرصت‌های زندگی بین کشورهای مختلف، بین جهان صنعتی و دنیای در حال توسعه، [و به طور کلی بین خاستگاه و کوچگاه] است (استاگر، 1994: 23). شاید بتوان از این بحث کوتاه، یکی دو نتیجه‌گیری کلی به عمل آورد، که مهاجرت در کشورهای موسوم به جهان سوم، مقوله‌ای در فرایند مدرنیسم (نوسازی) است. و دیگر این که به طور خلاصه، مهاجرت حداقل در این دسته کشورها، جا به جایی نیروی کار از منطقه کم‌تر توسعه یافته به منطقه بیش‌تر توسعه یافته است.

جدول شماره 2. توزیع نابرابر فقر در ایران در سال 1365
(جمعیت به میلیون)

مناطق	جمعیت کل	جمعیت زیر خط فقر	در صد
شهری	27	5/8	21/5
روستایی	22/6	8/4	37/2
کل کشور	49/6	14/2	28/6

مأخذ: سرشماری عمومی 1365؛ از کیا، 1380: 33.

با وجود این، رابطه توسعه و مهاجرت، موضوعی پیچیده‌تر از این است. نخست این که توسعه، فرایندی ساختاری و کلان است و مهاجرت حداقل به ظاهر، کنشی فردی به شمار می‌آید و در مقایسه با توسعه، مقوله‌ای جزئی و در سطح خرد است و به این ترتیب ساده اندیشی است اگر بین آن‌ها یک رابطه ساده خطی "متغیر مستقل/متغیر وابسته" (توسعه، پس مهاجرت) برقرار کنیم. استندینگ یکی دیگر از پژوهشگران دفتر بین‌المللی کار در

تحلیل تاریخی - اجتماعی خود، نتیجه گیری می کند که مهاجرت در پیشبرد روند تکامل و توسعه اجتماعی، کارکردهای گوناگونی می تواند داشته باشد (استندینگ، 1981). چنان که گفته می شود، برون کوچی روستاییان نمودی از رابطه بین روستا و شهر و سازمان ها و نهادهای عمده جامعه است؛ و به فرض اگر مهاجرت صورت نگیرد، جامعه روستایی در وضعیتی ایستا و بی تحرک باقی می ماند. اما از سوی دیگر، از آنجا که برون کوچندگان روستایی، معمولاً افرادی هستند که از نظر جسمی و فکری تواناتر و به طور نسبی نخبه هستند، از این رو حرکت گروهی آنها، مکان خاستگاهی [زادگاه] را از نیروی انسانی مستعدی محروم می کند که می تواند زودتر با روند نوسازی و تجدد خواهی همنا شود و پذیرای پیام های توسعه باشد؛ و روشن است که نبود آنها در خاستگاه می تواند گردش چرخ های توسعه را کندتر کند (تودارو، 1367: 92؛ ارشاد، 1373). بنا بر این، مهاجرت افراد آموزش دیده و نیروی انسانی پرورده¹، شکاف توسعه بین خاستگاه و کوچگاه را (به زیان خاستگاه/ روستا) بیش تر می کند.

شاید بتوان رابطه بین مهاجرت و توسعه را در بحث جامعه شناختی اساسی تری مطرح کرد و آن رابطه متقابل مهاجرت (به منزله کنش مهاجر یا کارگزار فردی) با ساختار اجتماعی است، چرا که مهاجرت حرکتی است که در یک زمینه اجتماعی² صورت می پذیرد. گلدشایدر (1987) در مقاله اساسی خود زیر عنوان «مهاجرت و ساختار اجتماعی»، این موضوع را در ارتباط با کشورهای در حال توسعه تحلیل می کند. از مقاله مزبور به روشنی می فهمیم که مهاجرت در خلاء صورت نمی گیرد. به گفته او مهاجرت و ساختار اجتماعی در کشورهای در حال توسعه، رابطه بسیار پیچیده ای دارند و مقایسه الگوهای مختلف مهاجرت و تحقق حرکت های مهاجرتی در زمینه های اجتماعی متفاوت در کشورهای در حال توسعه، ما را به تعمیم ها و تخصیص های واقع بینانه تری در سطح کلان و خرد می رساند. از جمله نقاط تمرکز فکری گلدشایدر، رابطه مهاجرت و ساختار خانواده است. مهاجر به منزله عضوی از خانواده خود، با ساختار اجتماعی کلان تر پیوند برقرار می کند. عواملی که فرد را به مهاجرت برمی انگیزاند، ریشه در شرایط فضایی و محیطی دارد که فرد در آن زندگی می کند؛ همچنین چگونگی سازگاری مهاجر با اجتماعی که در آن وارد می شود، متأثر از عوامل گوناگونی علاوه بر خصوصیات فردی

1. high quality manpower (hqm)

2. community context

است که به طور عمده در ساختار اجتماعی جامعه پذیرنده شکل گرفته است؛ و با توجه به این ارتباط چند گانه است که می توان نگاهی پویا به مقوله مهاجرت داشت. به عبارت روشن تر، محاسبه سود و زیان مهاجرت و تصمیم گیری برای اجرای آن، علاوه بر موقعیت اجتماعی شخص مهاجر، به طور کلان متأثر از مداخله متغیرهای نیرومندی است که در ساختار اجتماعی خاستگاهی و کوچگاهی او وجود داشته و در شکل گیری این حرکت و تحقق آن تأثیر تعیین کننده دارد. سرانجام، به طور خلاصه می توان گفت مهاجر (یا کارگر فردی) و ساختار اجتماعی هر کدام به سهم خود و با تأثیرپذیری از شرایط تاریخی - اجتماعی خرد و کلان، بر یکدیگر تأثیر متقابل می گذارند و مفهوم پویای مهاجرت در این رابطه متقابل، تحقق پیدا می کند.

بنابراین، می توان گفت در عین حالی که ساختار اجتماعی به منزله مجموعه ای هدفمند از عوامل و شرایط اجتماعی، بر حرکت - بالقوه و بالفعل - مهاجر اثر می گذارد؛ مهاجر هم به سهم خود بر ساختارهای جمعیتی (سنی، جنسی و...)، اقتصادی (اشتغال، نیروی انسانی، بهره وری و...)، اجتماعی (طبقاتی، آموزشی، فرهنگی و...) و سایر ابعاد جامعه در دو سوی حرکت مهاجرت تأثیر می گذارد. از این رو رابطه نابرابری و مهاجرت را باید در زمینه ای پیچیده و چند بعدی بررسی کرد. مثلاً در مهاجرت روستاییان به شهرها، آن ها که جوان تر، باسوادتر و ماهرتر هستند و از نظر مالی و طبقه ای در سطح بالاتری قرار دارند، زودتر در گذرگاه مهاجرت قرار می گیرند. برون رفت آن ها از روستا، ساختار جمعیتی و آموزشی خاستگاه را بر هم می زند و نیز هنگامی که به شهر می آیند سطح سواد و ثروت آن ها معمولاً از میانگین سطح سواد و درآمد شهری متوسط پایین تر است و بنابراین ساختار آموزشی و اقتصادی کوچگاه را نیز با نابرابری بیش تری مواجه می کنند (برای نمونه ن. ک. اسکدن، 1381: 6).

بعضی از دانش پژوهان تأکید دارند نابرابری را به منزله یک موضوع مهم جامعه شناختی یا اجتماعی تعریف و بازشناسی کنند. بدیهی است توجه جامعه شناسی به نابرابری، معطوف به آن شکل نابرابری است که به طور اجتماعی [و در شبکه روابط اجتماعی] تولید شده و بر موقعیت دو طرف رابطه به نحوه متفاوتی تأثیر می گذارد (وایز، 2005: 710). اما در عین حال لازم است به پیچیدگی رابطه مهاجرت و نابرابری توجه کافی داشت. چنان که اشاره شد مهاجرت در یک پیش زمینه ترکیبی جمعیتی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، و

فرهنگی روی می‌دهد و به همین دلیل الگوهای متفاوتی پیدا می‌کند. وانگهی، رابطه مهاجرت و نابرابری هم‌چنان که پیش از این اشاره شد، ساده و یک طرفه نیست، بلکه رابطه‌ای متقابل و دو سویه می‌باشد. این دو سویگی در آن پیش‌زمینه‌های گوناگون و مرتبط با هم تحقق می‌یابد و این امر اشاره به پیچیدگی رابطه مهاجرت و نابرابری دارد. چنان‌که گاهی ممکن است مهاجرت در یک نیمرخ، باعث کاهش نابرابری شود و در شرایطی دیگر، شدت نابرابری را در پی داشته باشد. همچنین، همان‌طور که مهاجرت الگوهای متفاوتی می‌پذیرد، نابرابری نیز به مثابه یک واقعیت عمده اجتماعی، امری فضایی و چند بعدی است. مظاهر نابرابری نه فقط مرتبط با تفاوت طبقه‌ای، نژادی، ملی، جنسیتی، فرهنگی و عواملی مانند این‌هاست، بلکه بازنشاسی و تحلیل نابرابری، خود، مبتنی بر دسته‌ای از معیارها و فروض آرمانی و عینی است که دیدگاه‌های مختلف با تأکیدهای متفاوت به آن‌ها توجه دارند (مک داول، 2008: 499-496).

خانم مک داول نابرابری را براساس سه مقوله عمده طبقه، نژاد، و جنسیت بررسی می‌کند. او در این زمینه سه رویکرد درون مقوله‌ای¹، ضد مقوله‌ای²، و بینامقوله‌ای³ را با یکدیگر مقایسه می‌کند. رویکرد ضد مقوله‌ای که پسا ساختارگرایان [و پسانوگرایان] به آن گرایش دارند از نظر مک داول قابل دفاع نیست، از این رو ترکیبی از دو رویکرد درون مقوله‌ای و بینامقوله‌ای را برای تشخیص نابرابری مناسب می‌شناسد. به نظر او از آن جا که ممکن است در گفتمان گروه‌های مختلف اجتماعی، برداشت نسبتاً متفاوتی از نابرابری وجود داشته باشد، بنا بر این، با ترکیب مقطعی این مقولات و با توجه به مفهوم ویژگی‌های درون مقوله‌ای، همواره روایت تازه‌ای از نابرابری باز تولید می‌شود. از این نظر، همراه با این که نابرابری و بهره‌کشی طبقاتی در نظام سرمایه داری متاخر، عمیق‌تر شده است، همواره نموده‌های تازه‌ای از نابرابری در روابط طبقه‌ای، نژادی، و جنسیتی سر بر می‌آورد و پیچیدگی نابرابری و رابطه آن با مهاجرت را بیان می‌کند (همان).

دو الگوی اساسی و مهم مهاجرت را می‌توان مهاجرت داخلی (حرکات جمعیت در داخل مرزهای سیاسی یک ملت - دولت)، و مهاجرت خارجی یا بین‌المللی (جاب‌جایی از یک کشور به کشور دیگر) ذکر کرد. این دو الگوی مهاجرت در عین حالی که وجوه مشترکی دارند و تفاوت نوعی مهمی با یکدیگر ندارند، اما با توجه به مقتضیات ویژه‌ای که

1. intra-categorical

2. anti=categorical

3. inter-categorical

دارند، هر یک از این دو الگوی عمده، تحلیل خود را می‌طلبند. از همین جنبه نیز تحلیل نابرابری قابل تأمل است. اصولاً و بر اساس تحلیل‌های کلاسیک، نابرابری - به‌ویژه نابرابری طبقاتی - را باید با معیارها و میانگین‌های داخلی آن ملت - دولت بررسی کرد (وایز، 2005). با وجود این امروزه با جهانی سازی اقتصاد و افزایش مهاجرت‌های (واقعی و مجازی) بررسی نابرابری بین افراد، با معیارهای صرفاً ملی میسر نیست و تحلیل نابرابری محدود به مقیاس‌های ملی نمی‌شود (همان). دلیل این قضیه را به نظام جهانی والرش‌تاین و روابط ساختاری مرکز - پیرامون نسبت می‌دهند و نتیجه‌گیری می‌کنند که مبارزه طبقاتی و نابرابری را بدون توجه به نظام جهانی، نمی‌توان تفسیر و تحلیل نمود، چنان‌که تئوری طبقه هم از چارچوب ملت - دولت فراتر رفته است (وایز، 2005: 716-715).

به طور خلاصه، هر چند مهاجرت - و به‌ویژه مهاجرت از روستا به شهر - بدون تردید متأثر از نابرابری درآمد و فرصت‌های زندگی بین دو منطقه فرستنده و پذیرنده مهاجر است، ولی در عمل بیش‌تر به این نتیجه رسیده‌اند که این حرکت ضرورتاً باعث کاهش نابرابری بین دو منطقه و نیز در درون هر یک از دو منطقه خاستگاه و کوچگاه نمی‌شود. در هر صورت آنچه می‌توان گفت این که مهاجرت در چگونگی توزیع درآمد و تغییر ساختاری در دو منطقه، تأثیر می‌گذارد (بلک و دیگران، 2006: 1).

بازاندیشی نظری در مهاجرت/نابرابری

مقدمتاً اشاره می‌نماید هدف این بررسی تبیین نظری جامع و همه‌جانبه مهاجرت نیست، که این مهم از عهده یک مقاله محدود بر نمی‌آید. همچنین، مبحث نابرابری، اگر هم محور اصلی و ترجیح بند کل مباحث جامعه‌شناسی نباشد، بی‌تردید از جمله مفاهیم عمده و بنیادی این علم به شمار می‌آید؛ و به همین دلیل همت این مقاله تا آن جا نمی‌رسد که تحلیلی بسنده از این موضوع ارائه دهد. بنابراین، با تصور این که مطالعه جامع دو مفهوم بالا به کمک منابع موجود و در دسترس میسر است، منطقی‌تر می‌نماید که فقط مطالعه "رابطه مهاجرت و نابرابری" را هدف عمده این بررسی قرار دهیم.

چنان‌که می‌دانیم سنت نظام یافته پژوهش علمی با این شیوه کار توافق دارد که هر تفحص¹ علمی با یک یا چند پرسش معدود و اما محوری آغاز شود، و از طریق کوشش

1. enquiry

برای پاسخ‌گویی به آن پرسش‌هاست که هدف و جهت مطالعه علمی روشن می‌شود. در این بخش مقاله نیز می‌توان پرسش‌هایی نظری به صورت زیر مطرح نمود که: چرا مهاجرت صورت می‌پذیرد؟ چه کسانی مهاجرت می‌کنند؟ چرا بعضی مردم از یک خاستگاه معین مهاجرت می‌کنند و بعضی دیگر در همان جا می‌مانند؟ شاید نیم‌نگاهی به سطوح نظری کلان و خرد حرکت مهاجرتی، برای پاسخ نظری به پرسش‌های فوق، بنیان مناسبی برای این گونه‌کند و کاو علمی باشد. همچنین، تحلیل مهاجرت در سطوح کلان و خرد، کاری موازی با توجه به تقارن و تعامل زوجی ساختار/کارگزار یا ساختار/کنش است که در مطالعات جامعه‌شناختی بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته است. استاکر نیز در پیروی از همین سنت، نخست این که عنوان یکی از فصول مقدماتی کتاب خود را این پرسش قرار داده که: "مردم چرا مهاجرت می‌کنند؟" سپس در بحث خود می‌نویسد تا کنون کوشش‌های زیادی برای پاسخ دادن به این سؤال صورت گرفته است و این کار مانند هر کوشش علمی دیگر، خود به خود به پرسش‌های دقیق‌تری می‌انجامد. به نظر استاکر، دانش پژوهان برای پاسخ‌گویی به چنین پرسش‌ها، یکی از دو رهیافت فردی یا ساختاری را بستر بحث خود قرار داده‌اند. البته به نظر وی هر دو رهیافت فوق برای روشن شدن "چرایی مهاجرت" سهم بسزایی دارند، ولی در نهایت برای مطالعه جامع‌تر مهاجرت، لازم است هر دو رهیافت با یکدیگر ادغام شوند (استاکر، 1994: 22).

در این بخش از مقاله می‌کوشیم نخست به طور خلاصه، تبیین نابرابری و رابطه آن را از دیدگاه «توافق‌گرایی» - به‌ویژه کارکردگرایی - و سپس از دیدگاه تضاد - به‌ویژه مارکسیسم - مرور کنیم.

چنان که می‌دانیم برای کارکردگرایان ساختاری، حفظ تداوم و تعادل نظام اجتماعی، غایت اصلی هستی اجتماعی است و به نظر آن‌ها هر نهاد و هر خرده نظام اجتماعی برای تأمین و حفظ این تعادل، کارکردی دارد. نابرابری، یا به گفته پیتربلاو «تفکیک ساختاری»¹ نیز از این قانون کلی اجتماعی مستثنا نیست. بلاو در مقاله معروف خود "پارامترها و ساختار اجتماعی"، به تحلیل ساختارها پرداخته و در آن سه موضوع عمده را قابل مطالعه می‌داند. یکی ارتباط بین تفکیک ساختاری و همبستگی، دوم تفاوت در شکل‌های مختلف تفکیک ساختاری (مثلاً شکل‌های مختلف تقسیم کار)، و سوم

1. structural differentiation

چگونگی ترکیب شکل‌های مختلف تفکیک و تأثیر آن‌ها بر تحول و پویایی ساختاری. به عبارت روشن‌تر، او همبستگی اجتماعی و تحول و تحرک ساختاری را در پرتو تفکیک اجتماعی - که در تحلیل او نابرابری هم شکلی از آن است - تبیین می‌کند (بلاو، 1385: 518 - 527). بر همین اساس کلی، کارکردگرایان معتقدند مفیدترین کار این است که مهاجرت را به مثابه جزیی در درون نظام اجتماعی، مفهوم سازی کنیم. با این استدلال که مهاجرت به منزله جزیی جدایی ناپذیر از نظام انطباق¹، پاسخی از سوی اجتماع [یا ساختار اجتماعی] به شمار می‌آید که به محرومیت‌های نسبی محسوس داده می‌شود. به بیان دیگر، مهاجرت را می‌توان جزیی از فرایند انطباق در جهت حفظ تعادل و پویایی سازمان اجتماعی در نظر گرفت (منگالام و شوارتزولر، 1368: 42). دانش پژوهانی که به کمک رهیافت سیستمی و با گسترش نظریه پارسونز، مهاجرت را تشریح کرده اند، ضمن تأکید بر این حرکت به منزله یک خرده نظام اجتماعی و سازوکار کنترلی برای کل نظام اجتماعی [یا جامعه] اعلام می‌دارند تصمیم مهاجر به حرکت در داخل یا به خارج از یک اجتماع، چه در شهر و چه در روستا، یک سلسله سازگاری را به جریان می‌اندازد (موبو گنج، 1368: 151 - 157).

از سوی دیگر، رمضان اوغلو، محقق ترک، مهاجرت روستاییان به شهرها در کشورش ترکیه را به کمک رویکرد مارکسیستی به تحلیل کشیده و معتقد است مهاجرت روستایی به شهر، بخشی از جریان کارگری کردن² است. کشاورزی که در شرایط پیشاسرمایه داری زندگی می‌کند، طبقه‌ای ثابت و انعطاف ناپذیر است که در دنیای کشاورزی برای خودش یا برای مزد گرفتن از مالک زمین کار می‌کند. با رشد سرمایه داری تجاری و سپس توسعه فرایند صنعتی شدن، این نظام به یک طبقه کارگر انعطاف پذیر و متحرک نیاز دارد (رمضان اوغلو، 1985: 170). پورتس نیز از همین دیدگاه به تحلیل نظری مهاجرت می‌پردازد. او ضمن این که مهاجرت داخلی و خارجی را از اساس تابع یک شیوه تبیین نظری دانسته است، این مقوله را در فضای سرمایه داری جهانی تحلیل می‌نماید. محور اصلی بحث او رابطه بین مهاجرت و توسعه [یا نوسازی، مدرنیسم] در دنیای سرمایه داری و در نظام جهانی است. او در این رهگذر دو ویژگی عمده را قابل توجه می‌داند: یکی این که مهاجرت منبع فراهم سازی نیروی کار در جریان گسترش نظام سرمایه داری است.

1. adaptation

2. proletarianization

دوم، مهاجرت به خودی خود، بستری برای استثمار طبقاتی مهاجران در مناطق پیرامونی است تا بر موانع زندگی خود فایز آیند. به طور کلی، ساختار نیروهای اقتصادی در تعامل مرکز- پیرامون، شرایطی را فراهم می‌کند که مهاجرها نیروی کار خود را در جایی بفروشند که به آن نیاز است؛ ولی با کم‌ترین قیمت خریداری می‌شود. به این ترتیب، پدیده مهاجرت در چهارراه شبکه نابرابری ملی/ منطقه‌ای و استثمار طبقه‌ای قرار گرفته است. مهاجرت، مسیری است که طی آن نیروی کار استثمار شده، به حفظ سلطه ساختار اقتصادی گسترش یابنده کمک می‌کند و در عین حال واکنشی است که این ساختار در جهت حفظ قدرت و منافع خود دارد. این وضعیت بیانگر حفظ شرایط تمرکز اقتصادی و نابرابری به وسیله گروه‌های مسلط و قربانیان این سلطه است. مهاجرت، حاصل تعامل بین مناطق پیشرفته و مناطق عقب افتاده است (پورتس، 1987: 47-48). پورتس در تحقیقی که اخیراً انجام داده و بیش از پیش در جهت گسترش و تحلیل دیدگاه نوما رکیستی است، ضمن پیروی از نظریه نظام جهانی والرشتاین و در قالب نظام مرکز- پیرامون که پیش از این اشاره شد، به مهاجرت بر پایه مفهوم تاریخی «بی توازن ساختاری»¹ نگریسته است و آن را بر مبنای دخالت کشورهای سرمایه‌داری قدرتمند (مرکز) در کشورهای پیرامونی تحلیل می‌کند (پورتس، 2007: 77).

به نظر می‌رسد برخی پژوهشگران تمایل دارند با بهره‌گیری ترکیبی از هر دو دیدگاه، به تحلیل مهاجرت پردازند. چنان که استندینگ، مهاجرت و به‌ویژه مهاجرت روستاییان به شهرهای کشورهای جهان سوم را به منزله شاخصی از تحول در صورت بندی اجتماعی می‌داند. مهاجرت نیروی کار در اثر رکود کشاورزی سنتی است و برون کوچندگان روستایی برای ادامه زندگی خود، ناگزیر از کار دستمزدی و قراردادی، به شهر روی می‌آورند (نقل از رمضان اوغلو، 1983: 170). گلدشایدنر برای بررسی دقیق‌تر رابطه مهاجرت و ساختار اجتماعی، به تأثیر خانواده‌ها و گروه‌هایی² که مهاجرت به آن‌ها وابسته است، پرداخته و ضمن تأکید بر اهمیت مطالعه جابه‌جایی جمعیت، تحلیل مهاجرت در کشورهای در حال توسعه را در کانون نظریه‌های جمعیت‌شناسی و سنت فکری جامعه‌شناسی وبر، دورکیم و مارکس تشخیص می‌دهد (گلدشایدنر، 1987). بر این اساس به نظر می‌رسد مهاجرت روستایی به شهر، یا مهاجرت از دنیای اجتماعی همبستگی مکانیک به

1. structural imbalance

2. cohort

قلمرو همبستگی ارگانیک، یا از دنیای گماینشافت به گزلفشافت (اجتماع سنتی / جامعه نوین)، می‌تواند به صورت مصداقی از تحول سنت‌گرایی به مدرنیسم تلقی شود. بنابراین، با آگاهی مختصر از نحوه نگرش دو رویکرد کلاسیک (توافق - تضاد) به قضیه مهاجرت / نابرابری و امکان استفاده از نقاط قوت آن‌ها، شاید بتوان از دیدگاهی ترکیبی و احتمالاً در برد متوسط نظری، به بررسی ملموس‌تری از مهاجرت و رابطه آن با نابرابری دست یافت. در این زمینه است که صاحب نظران به رویکرد «گزینشی بودن مهاجرت»¹ توجه نموده‌اند. به نظر می‌رسد ممکن است بتوان با گسترش نسبی این رویکرد برد متوسط، موضوع مهاجرت / نابرابری را در سطح خرد و کلان و نیز بر محور تعامل زوجی کارگزار/ساختار مورد بررسی قرار داد.

برای مطالعه بیش‌تر درباره نظریه گزینشی بودن مهاجرت، می‌توان به منابع موجود مراجعه کرد (برای نمونه، اوبرای، 1370: 88-82). با وجود این، به طور خلاصه اشاره می‌شود که منظور از آن، وجود رابطه‌ای متقابل و دیالکتیکی بین مهاجرت و نابرابری است. به این معنی که از یک سو مهاجرت، شامل جمعیتی می‌شود که نمونه کامل مردم اجتماع فرستنده یا پذیرنده مهاجر نیست، و در بین آن‌ها کسانی برگزیده می‌شوند. از سوی دیگر، کسی مهاجرت را با هزینه‌ها و منافی که دارد بر می‌گزیند که ویژگی‌های شخصی مناسبی داشته و احتمال می‌دهد بتواند از این رهگذر به زندگی بهتری برسد (تحرک اجتماعی). چنان که مثلاً در خاورمیانه و از جمله در ایران، افراد جوان مذکر و باسوادتر زودتر از گروه‌های دیگر اجتماعی در گذرگاه مهاجرت قرار می‌گیرند. پس آن‌ها که در مسیر مهاجرت گام می‌نهند، به نوعی تفکیک شده هستند، و این تفکیک ممکن است به صورت تمایزی در آید که مبین نابرابری باشد. بنابراین، به نظر می‌رسد نظریه گزینشی بودن مهاجرت، مبنای نظری مناسبی در بررسی رابطه مهاجرت / نابرابری نیز هست (برای نمونه مک داوول، 2008).

فیندلی در تحلیل مهاجرت روستایی به شهر در کشورهای جهان سوم، مهاجرت گزینشی را بر پایه سه فرض تبیین می‌نماید که در ارتباط با نابرابری است (فیندلی، 1981: 45-144):

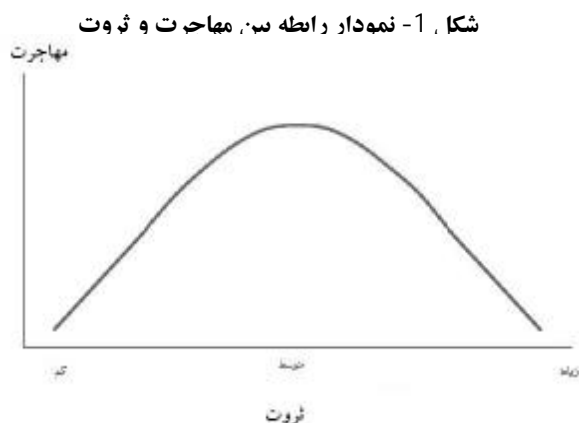
1. migration selectivity

الف. مهاجران بالقوه گزینشگر - این‌ها فرزندان خانواده‌های متوسط تا زمینداران بزرگ هستند که با حمایت اقتصادی - اجتماعی خانواده به شهر کوچ می‌کنند. آن‌ها معمولاً تحصیلات خودشان را در شهر ادامه می‌دهند و در آینده کاری در سطح اشتغال یقه سفیدهای شهری به دست می‌آورند.

ب. مهاجران تقریباً گزینشگر - جوانانی هستند با چند سالی تحصیل در روستا، ولی توانایی مالی خانوادگی چندانی ندارند، و به هوای ادامه تحصیل و/یا انجام شغلی در شهر، از روستا کوچ می‌کنند.

پ. مهاجران با گزینش محدود یا تقریباً ناگزیر - کسانی که متعلق به خانواده‌های بدون زمین یا تقریباً بی‌زمین هستند، درآمد کشاورزی آن‌ها حداقل معیشت‌شان را هم تامین نمی‌کند و تقریباً ناگزیرند از روستا کوچ کنند.

در تشریح بیش‌تر بحث گزینشی بودن مهاجرت، چنان‌که پیش از این اشاره شد، رابطه مهاجرت و پایگاه اقتصادی - اجتماعی مهاجر رابطه‌ای خطی نیست. اگر صرفاً از دیدگاه اقتصادی به این رفتار بنگریم، افراد متعلق به طبقه بالا و ثروتمند، انگیزه زیادی برای مهاجرت ندارند (البته به طور انتزاعی)؛ چرا که مهاجرت به طور کلی و به‌ویژه با فاصله زیاد و خصوصاً مهاجرت بین‌المللی، شامل مخاطراتی است که در حین اجرا و دوران پس از آن رخ می‌نماید. اما، افراد لایه‌های پایینی جامعه اگر هم به فرض انگیزه مهاجرت داشته باشند، امکانات عینی و مادی برای اجرای آن را ندارند و نمی‌توانند هزینه جابه‌جایی و بیکار ماندن، به‌ویژه در اوایل دوران ورود به کوچگاه را تحمل کنند. پس مهاجرت، در شرایط متعارف، بیش‌تر گزینش واقعی افراد متعلق به طبقه متوسط و لایه‌های بالایی و پایینی نزدیک به آن است. بدیهی است، لایه‌های پایین‌تر توان گزینش کم‌تری را دارند. بنابراین به مقصدهای نزدیک‌تر (که هزینه جابه‌جایی و مخاطرات اجتماعی کم‌تری دارد) مهاجرت می‌کنند و افراد طبقه متوسط و به‌ویژه لایه‌های بالاتر آن، توان خطرپذیری بیش‌تری دارند، و اگر امید داشته باشند که با تحمل هزینه مالی و رنج دوران بحرانی جابه‌جایی می‌توانند تحرک اجتماعی خشنود کننده‌تری داشته باشند، تصمیم خود را عملی می‌کنند. بر این پایه، می‌گویند (برای نمونه: مکنزی و راپوپورت، 2004) نمایش رابطه مهاجرت و ثروت (در مقیاس نابرابری طبقاتی) بر روی یک منحنی U شکل نموده می‌شود.



منبع: مکنزی و راپوپورت: 2004

مک کنزی و راپوپورت توضیح می دهند با بیش تر شدن ثروت، تحمل هزینه و مخاطرات مهاجرت آسان تر می شود و بنابراین مهاجرت افزایش می یابد، ولی با افزایش بیش تر ثروت در خانواده فرد، انگیزه اقتصادی [اعضاء آن خانواده به مهاجرت کاهش می یابد. آدامز نیز در مطالعه گسترده ای که بر محور مهاجرت روستاییان به شهرها در مصر انجام داده به همین نتیجه رسیده است که رابطه مهاجرت و ثروت (یا درآمد) بر روی منحنی U شکل قرار دارد، به این معنا که افراد با درآمد متوسط، قوی ترین انگیزه را برای مهاجرت دارند (آدامز، 1993).

بدیهی است این فقط متغیر ثروت و درآمد نیست که می تواند معرف نابرابری باشد، بلکه ابعاد کمی و کیفی دیگری نیز می تواند نمود نابرابری به شمار آیند و به واقع در تحقق مهاجرت موثر باشند. برای نمونه دو متغیر فرصت های آموزشی و اشتغال و توزیع نابرابر آن ها در مناطق مختلف و به ویژه بین شهر و روستا، از جمله عوامل تعیین کننده مهاجرت هستند. رابطه مهاجرت با اشتغال و توزیع نابرابر فرصت های شغلی در دو سوی حرکت مهاجرتی، یعنی کمبود فرصت های شغلی در خاستگاه و احتمال دسترسی به این فرصت در مقصد یا مناطق کوچگاهی، انگیزه ای قوی و عاملی موثر در وقوع مهاجرت است. به طوری که این وجه غالب تأثیر متغیر اشتغال، باعث شده است که حرکت مهاجرتی را - به ویژه در کشورهای جهان سوم - با اصطلاح متداول «مهاجرت نیروی کار»¹ مورد بحث و تحلیل

1. labour migration

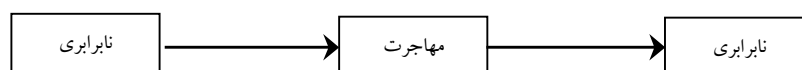
قرار دهند. از سوی دیگر در بازار کار، کسانی که شرایط بهتری [یا سرمایه انسانی بیش تری] دارند، احتمال دارد که زودتر در بازار مزبور جذب شوند. بر همین پایه، همواره بین مهاجرت و آموزش رابطه نزدیک و ظاهراً بی واسطه‌ای وجود دارد، زیرا دستاوردهای آموزشی، فرصت تحرک اجتماعی بیش تری را فراهم می کند. بنابراین، یکی از جنبه‌های رابطه مهاجرت و نابرابری به وساطت متغیر آموزش تحقق می یابد. به ویژه این که توزیع فرصت‌های آموزشی، خود نمودی از نابرابری است و دستاوردهای آموزشی متفاوت، حداقل در ارتباط با مهاجرت، عاملی برای تشدید نابرابری می شود (تانوک، 2009).

این فقط ترکیب دو متغیر آموزش و اشتغال نیست که در تشریح رابطه مهاجرت/ نابرابری قابل بررسی است. بلکه به خوبی می دانیم که نمی توان تفاوت‌ها و تمایزهای اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی را در تحلیل مهاجرت/ نابرابری به طور مجزا در نظر گرفت. برای نمونه مهاجرهای تحصیل کرده در رشته‌های پزشکی (و پیراپزشکی) که متعلق به قومیت، ملیت، یا نژاد متفاوتی باشند، در بیمارستان‌های انگلیس برای اشتغال در یک جایگاه شغلی واحد، اقبال یکسانی ندارند. از سوی دیگر، این ترکیب عناصر اقتصادی، فرهنگی و سیاسی نه فقط در کوچگاه، در تحلیل رابطه مهاجرت/ نابرابری قابل تامل است، بلکه در خاستگاه و در مناطق مهاجر فرست نیز شایان توجه است. مشاهده شده است که گاهی در بعضی کشورهای جهان سوم ممکن است توسعه نامتوازن باعث بالا رفتن فرصت‌های آموزشی شود و حتی لایه‌های طبقه متوسط و پایین تر هم به فرصت‌های آموزش عالی دسترسی پیدا کنند ولی به دنبال تأثیر عوامل دیگر، مثلاً به دلیل عدم توسعه هماهنگ نهادهای اجتماعی و سیاسی و حقوقی، نه فقط تخفیف نابرابری در فضای آموزشی، انگیزه برون کوچی را کاهش نداده، بلکه درست برعکس باعث افزایش مهاجرت و حتی تحقق قضیه پیچیده تر فرار مغز می شده است (برای نمونه: اونگ و دیگران، 1992: 7-556).

یکی دیگر از متغیرهای ترکیبی که می تواند به مثابه شاخصی از نابرابری، با مهاجرت رابطه داشته باشد، دسترسی متمایز به شبکه‌های اجتماعی است. به عبارت ساده تر، افرادی که خویشاوندان و آشنایانی در منطقه کوچگاهی دارند، ممکن است این فرصت در تقویت انگیزه مهاجرت و تصمیم گیری آن‌ها برای برون کوچی از خاستگاه مؤثر باشد. مفهوم شبکه اجتماعی را پژوهشگران مختلف به عنوان جنبه‌ای از سرمایه اجتماعی، در تحلیل

مهاجرت به کار گرفته‌اند. شبکه‌های اجتماعی متمرکز در کوچگاه (مقصد مهاجرت) نه فقط درون کوچندگان را با خویشاوندان و اجتماع‌های مربوط در منطقه یا کشور فرستنده مهاجر (خاستگاه) پیوند می‌دهند، بلکه متقاضیان نیروی کار در کوچگاه را با مهاجر بالقوه در خاستگاه مرتبط می‌کنند. این گونه شبکه‌ها که شکل غالب آن غیررسمی است، بستر فرایندی به نام مهاجرت زنجیره‌ای¹ می‌شوند، که نه فقط اطلاعات منطقه مهاجرپذیر را به منطقه خاستگاهی شان (منطق مهاجر فرست) می‌رسانند، بلکه واسطه‌ای برای دستیابی سریع‌تر به فرصت شغلی شده و حتی در مراحل بعدی، واسطه‌ای برای پیوند درون کوچنده با خویشاوندانش در خاستگاه (مثلاً برای ارسال پول‌های پس انداز شده مهاجر به خویشاوندان) می‌شوند (برای نمونه: پورس، 2007). نیاز به تحلیل بیش‌تری نیست که افراد و گروه‌هایی که امکان دسترسی به چنین شبکه‌هایی دارند، اقبال بیش‌تری برای گزینش و عملی کردن مهاجرت و استقرار مکانی و اجتماعی در کوچگاه را خواهند داشت.

در تکمیل بحث نظری رابطه مهاجرت/ نابرابری، باید افزود که نه فقط نابرابری بین دو منطقه فرستنده و پذیرنده مهاجر در شکل‌گیری حرکت مهاجرتی تأثیر تعیین‌کننده دارد، بلکه با تحقق مهاجرت - به منزله متغیر وابسته به نابرابری - نه فقط نابرابری بین دو قطب مهاجرت ضرورتاً کاهش نمی‌یابد؛ بلکه ممکن است تشدید و تداوم نابرابری در یکی یا در هر دو قطب مهاجرت را در پی داشته باشد؛ به طوری که می‌توان از یک مدل مفهومی ساده برای تبیین قضیه مهاجرت نابرابری استفاده کرد.



بنابراین، شاید بتوان ادعا کرد که رابطه دیالکتیک و متقابلی بین نابرابری و مهاجرت وجود دارد که به‌ویژه کشورهای جهان سوم با روایت خاصی از آن دست به‌گریبان هستند که بعد مسئله آمیزی آن قابل بررسی است. پژوهشگران مهاجرت درباره آسیا به این نتیجه رسیده‌اند که به دلیل نابرابری فرصت‌های زندگی در کشورهای آسیایی، مهاجرت‌های بین‌المللی از این کشورها به جوامع ثروتمند (اروپا، آمریکا، و مناطق حاشیه جنوبی خلیج فارس) همواره ادامه یافته و این برون کوچی‌ها معمولاً نابرابری در منطقه مهاجر فرست را تقویت کرده است (بلک و دیگران: 2006). قابل ذکر است که این وضعیت نه فقط در

1. chain migration

منطقه مهاجر فرست، که ممکن است در مقصد یا منطقه مهاجرپذیر نیز نابرابری را تشدید نماید، یا شکل جدیدی از نابرابری به وجود آید. چنان که در کشورهای مهاجر پذیر اروپایی، درون کوچندگان بر حسب شرایط نژادی، با وجود این که گاهی سرمایه اجتماعی هم دارند، به مشاغل گماشته می شوند که مردم بومی هم تراز آن‌ها حاضر به انجام آن نیستند و بر همین اساس نتیجه گیری می کنند که تمایز بین مهاجر و افراد بومی، نابرابری در بازار کار را پیچیده تر می کند (مک داول، 2008: 495).

در پایان این بحث نظری و با توجه به رابطه دیالکتیکی بین مهاجرت و نابرابری، می توان به این نکته نیز اشاره کرد که هر چند ساختار اجتماعی منطقه خاستگاهی، بر اساس رویکرد «گزینشی بودن مهاجرت» بر شکل گیری حرکت مهاجرتی تأثیر تعیین کننده دارد، ولی از سوی دیگر، امواج درون کوچی به منطقه، بر ساختار قشر بندی جامعه پذیرنده مهاجر اثر قابل مطالعه می گذارد. چنان که نیروی انسانی مهاجر، بر ساختار آموزشی، اشتغال و بازار کار، و سایر نهادها و سازمان های اجتماعی موجود در جامعه میزبان و مهاجرپذیر تأثیر می گذارد (بیکر و دیگران، 1985). از همین رو گلدشایدر نتیجه گیری می کند، زمانی می توانیم یک نظریه پرورده و نسبتاً جامع در باره مهاجرت [و رابطه آن با نابرابری] ارائه دهیم که نظریه ای جامع و منطقی در باره ساختار و تحولات اجتماعی در [کوچگاه و خاستگاه] در اختیار داشته باشیم. او اضافه می کند، مطالعه تطبیقی پژوهش های تجربی در شرایط و محیط های مختلف [فرا تحلیل] به ما کمک می کند تا به جامعیتی نسبی از این نظریه دسترسی بیش تری پیدا کنیم (گلدشایدر، 1987: 694).

شواهدی از برخی شواهد تجربی و یافته ها

مطالعه شواهد تجربی از یک سو، می تواند تبیین نظری و انتزاعی را به سطح واقعی و مشهود آورد و موجب تأیید [یا تصحیح] عملی آن شود و از سوی دیگر، ممکن است دایره تعمیم بیش تر یا گسترش آن تبیین را فراهم آورد. رابطه مهاجرت و نابرابری، قضیه ای کلی است و این قضیه در مهاجرت های داخلی و خارجی، و به ویژه در ارتباط با سرمایه اجتماعی و انسانی متفاوتی که مهاجرها دارند، به یکسان شایان اهمیت است. با وجود این، وضعیت آن‌ها را فارغ از رابطه نابرابری و مهاجرت نمی توان به حد نسبتاً کافی تحلیل کرد. دسته ای از پژوهشگران که مهاجرت های خارجی از کشورهای آسیایی (به ویژه مالزی، چین،

فیلیپین، کره، تایلند و...) به کشورهای غربی را بررسی کرده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که نابرابری جهانی می‌تواند انگیزه‌های اقتصادی برای مردم تبعه کشورهای کم‌تر توسعه یافته را فراهم کند تا کشورهای زادگاهی خود را ترک کنند و به کشورهای توسعه یافته‌تر مهاجرت کنند. تفاوت در استانداردهای زندگی بین کشورهای پیش‌تر توسعه یافته می‌تواند تا حد زیادی علت بنیادی مهاجرت باشد. به نظر آن‌ها این نابرابری می‌تواند در سطح کلان و خرد نمود پیدا کند و با مهاجرت پیوند داشته باشد. در ارتباط با تحلیل در مقیاس کلان، گفته می‌شود بالا بودن سطح توسعه در یک طرف می‌تواند موجب تقویت شرایط مساعد مهاجرت در طرف دیگر شود. به عبارت روشن‌تر، تفاوت سطح توسعه در مقیاس کلان و بر حسب مناسبات نهادی و بین‌المللی می‌تواند در تقویت انگیزه مهاجرت مؤثر افتد. در مقیاس خرد، و آن مربوط به نابرابری در سطح دستمزدها و فرصت‌های شغلی است، دسترسی به یک شغل و دستمزد رضایت بخش، فقط با مهارت (سرمایه انسانی) فرد مربوط نمی‌شود بلکه با نرخ سرمایه نسبت به کار، و میزان نسبی منابع، سطح تکنولوژی، و شکل‌های گوناگون سازمان‌یابی طبقات، گروه‌ها و نهادهایی که در فرایند تولید مداخله دارند [و عوامل دیگر] نیز مربوط می‌شود (اونگ و دیگران، 1992: 556). پژوهشگری که مهاجرت داخلی در جامعه هندی را به طور تجربی بررسی کرده است، استدلال می‌کند تأثیر نابرابری در درون روستاهای مهاجر فرست، در شکل دادن به مهاجرت تأثیر مشهود دارد. روستاهایی که با نابرابری بیش‌تری دست به‌گریبان هستند، مهاجر بیش‌تری را به بیرون می‌فرستند. از سوی دیگر، مهاجرها معمولاً از مولدترین گروه‌های اجتماعی هستند؛ با وجود این، آن‌هایی که متعلق به لایه‌های ثروتمند هستند، مهاجرت موفقیت‌آمیزتری دارند و از این رو ساختارهای قدرت نابرابر، همچنان تغییر ناپذیر باقی می‌مانند و مهاجرت هم در تقویت این نابرابری کمک می‌کند (لیپتون، 1980).

نابرابری بین شهر و روستا، نه فقط در عدم تعادل توزیع ثروت و فرصت شغلی نمایان می‌شود، بلکه در توزیع نامتعادل امکانات آموزشی، بهداشتی و درمانی نیز مشهود است. در مصاحبه‌ای که یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار تهران با یکی از جامعه‌شناسان ایرانی به عمل آورده، به روشنی اعلام می‌شود «با عدم تعادلی که در توزیع امکانات مختلف اجتماعی، فرهنگی، بهداشتی و درمانی، و اشتغال در سطح کشور داریم، بعضی از شهرهای بزرگ به قطب‌های جذب جمعیت تبدیل شده‌اند و تا این بی‌تعادلی وجود دارد، ما شاهد

حرکت روز افزون نیروهای مهاجر از روستا به شهر خواهیم بود» (مجدالدین، 1369). این نابرابری‌ها نه فقط در کشورهای در حال توسعه تحقق می‌یابد، که حتی در کشوری مانند هلند نیز از لحاظ فرصت‌های بهداشتی و درمان بین شهر و روستا نابرابری وجود دارد (بویل، 2004: 707). با این همه، چنان که در بحث نظری گفته شد، رابطه بین تندرستی و مهاجرت را نیز باید در دو سطح کلان و خرد بررسی کرد. به این معنا که هر چه نابرابری در شرایط بهداشتی و درمان بین خاستگاه و کوچگاه بیش تر باشد، در آن جا که امکانات کم تر است، احتمال برون کوچی بیش تر است. از سوی دیگر، از آن جا که مهاجر معمولاً فردی کارآمدتر است، بنابراین هر چه سالم تر باشد در تصمیم‌گیری و اقدام احتمالی به مهاجرت به منزله نیروی کار، استوارتر خواهد بود. در مورد آموزش هم همین استدلال صادق است (همان).

از دیگر نمودهای نابرابری و همبستگی آن با مهاجرت، سرمایه انسانی به‌ویژه سطح آموزش و مهارت مهاجران است. برای نمونه در پژوهشی که نویسنده مقاله مشغول آن است، از تحلیل جمعیت شناختی داده‌های سرشماری سال 1385 این نتیجه به دست می‌آید که، صرف نظر از افراد بی‌سواد، میانگین سطح تحصیلات (آموزش) برون کوچندگان با سواد روستایی در دهه 85-1375، معادل 8/42 سال بوده، در حالی که میانگین سطح آموزش جمعیت باسوادی که در روستا باقی مانده و مهاجرت نکرده‌اند معادل 7/35 سال بوده است. از طرف دیگر، میانگین سطح آموزش شهرنشینان با سواد غیر مهاجر (آن‌ها که در دهساله فوق مهاجرت نکرده‌اند) 9/37 سال می‌باشد. به عبارت روشن‌تر، اولاً، میانگین سطح سواد شهر و روستا به طور کلی وضعیت نابرابری را در این باره نشان می‌دهد. وانگهی مهاجرت جوانان با سوادتر از روستا، از یک سو میانگین سطح آموزش در روستا را پایین می‌آورد (زیرا مهاجرت، افراد آموزش دیده‌تر را برمی‌گزیند)، و همچنین در اثر درون کوچی آن‌ها به شهر، میانگین سطح سواد در شهر نیز پایین می‌آید (زیرا میانگین سواد درون کوچندگان از ساکنان شهری پایین تر است). با وجود این، همچنان نابرابری بین سطح سواد در شهر و روستا باقی مانده است (مقایسه میانگین 7/35 سال در روستا و 9/37 سال در شهر در سال 1385).

در پژوهشی که به تازگی در باره کیفیت زندگی در شهرستان بیرجند و بر محور مقایسه شهر و روستا به عمل آمده، نشان داده شده که کیفیت زندگی در روستاهای این شهر در

مقایسه با مردم شهر نشین آن جا (بیرجند، مرکز استان خراسان جنوبی) در سطحی پایین تر است. با وجودی که تعریف مردم از «کیفیت زندگی»، ابعاد ذهنی و عینی متفاوتی دارد، و تصور می‌رفته است که مردم روستا از جهت ذهنی و تعصب محلی از زندگی خود خشنود باشند، ولی چنین نیست و نابرابری شرایط زندگی، مهاجرت مستمر مردم منطقه از روستا به شهر را در پی داشته است (اسلام، 1388: 209).

در بعد بین المللی به همان نسبت که فاصله جغرافیایی، اجتماعی و فرهنگی بیش تر می‌شود، گویی نابرابری و پیچیدگی آن هم بیش تر می‌شود. مهاجرت پرستاران از فیلیپین به ایالات متحد آمریکا از جمله مواردی است که از سوی پژوهشگران مختلف مورد توجه قرار گرفته است. یک پرستار فیلیپینی ترجیح می‌دهد پس از فراغ از تحصیل در دانشگاه‌های کشور زادگاهش، به ایالات متحد آمریکا مهاجرت کند، زیرا میزان حقوقی که در این کشور خارجی به دست می‌آورد به مراتب بیش از آن است که در کشور خودش نصیب می‌شود. اما این قضیه، جنبه‌های دیگری از نابرابری را نیز با خود دارد. این درون کوچندگان به آمریکا، حداقل در سال‌های اولیه زندگی در کوچگاه، در معرض تبعیض با برخی از همکاران بومی خود قرار می‌گیرند و از سوی دیگر، با مهاجرت این گونه افراد آموزش دیده، شکاف نابرابری بین جامعه فیلیپینی در مورد پزشک و پرستار با ایالات متحده آمریکا بیش تر و بیش تر می‌شود (استاگر، 1994: 119؛ اونگ و دیگران، 1992: 561).

در دهه 1990 دولت کارگری بریتانیا برنامه‌ای جهت توسعه نهاد درمان به اجرا می‌گذارد که طبق آن تصمیم گرفته می‌شود برای تامین پزشک مورد نیاز، مسئولان صدور روادید، برای مهاجرت پزشکان هندی و پاکستانی به انگلیس تسهیلاتی قایل شوند؛ به ویژه این که اتباع هند و پاکستان، مهاجرت به بریتانیا را نوعی تحرک اجتماعی صعودی رضایت بخش به شمار می‌آورند. تشویق پزشکان هندی و پاکستانی به مهاجرت به انگلستان هنگامی صورت می‌گیرد که در بریتانیا در مقابل هر 100000 نفر جمعیت، 164 پزشک وجود دارد، و در همان زمان در هند و پاکستان در برابر هر 100000 نفر، فقط 50 پزشک وجود دارد. مقایسه این ارقام ساده به روشنی گواهی می‌دهد که آیا پاکستان و هند به پزشک بیش تری نیاز دارند یا بریتانیا؟! (ارشاد، 1380: 51). باز هم اشاره می‌کنیم که دامنه این نابرابری، گسترده تر از این است. تانوک در باره تبعیض و نابرابری شغلی مهاجران در بریتانیا می‌نویسد، تبعیض شغلی فقط شامل مهاجرانی نمی‌شود که سرمایه انسانی کم تری

دارند، بلکه در بریتانیا پزشکان و پرستاران مهاجر، معمولاً به کارها یا در محل‌ها، و یا در اوقات نامطلوبی به کار گمارده می‌شوند که برای مردم انگلیس چندان مطلوب نیست... و این وضعیت در بریتانیا نهادی شده است (تانوک، 2006).

یکی از موضوع‌های عمده و ظریفی که در مهاجرت (داخلی و بین‌المللی) مطرح است، فرایند باز-اجتماعی شدن¹ و همانند گردی² مهاجر با اجتماع میزبان (جامعه پذیرنده) است. بی تردید این فرایند ممکن است با مشکلات کوچک و بزرگ و حتی حالتی بحرانی سپری شود، هرچند جریان متعارف باز-اجتماعی شدن و همانند گردی مهاجر به تدریج صورت می‌گیرد و شاید نقطه پایانی نداشته باشد. در هر حال چگونگی طی مراحل دشوار و احتمالاً بحرانی همانند گردی، متأثر از شرایط اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است؛ و بر همین پایه طی این مرحله با قضیه نابرابری ارتباط دارد. پژوهشگران استدلال می‌کنند که ممکن است مهاجرهایی که با سرمایه انسانی و فرهنگی [و اقتصادی] بالاتری به یک کشور غربی آمده‌اند، بتوانند امکانات مطلوبی برای فرزندان خود فراهم آورند و آن‌ها را برای پرورش یافتن جهت قرار گرفتن در نیروی کار پرورده و مناسب جامعه میزبان کمک و حمایت نمایند. اما آن‌ها که در آمد متوسط و یا پایینی دارند و امکانات آن‌ها به حدی نیست که در محله‌های بهتر شهرها زندگی کنند و امکانات آموزشی مناسبی برای فرزندان خود فراهم آورند، خواهی نخواهی فرزندان آن‌ها در مناطق شلوغ و بحرانی، آموزش می‌بینند و مرحله باز-اجتماعی شدن خود را در چنین فضایی می‌گذرانند و به این ترتیب نه فقط زمینه تحرک اجتماعی خوشایندی برایشان فراهم نیست بلکه با همانند گردی واپس‌گرا³ روبه‌رو شده و حتی ممکن است فرزندان آن‌ها با گروه‌های کجرو همانند شوند (پورتس، 2007: 88).

مهاجرت و به‌ویژه مهاجرت بین‌المللی، از ابعاد و جنبه‌های قابل مطالعه در فرایند جهانی سازی⁴ است. ارتباط تبیینی مهاجرت و نابرابری، این فرایند را از یک بحث توصیفی و سطحی فراتر می‌برد و به مبحثی چند بعدی تبدیل می‌کند. اگر بحث دوگانگی جهانی شدن از بالا (یا جهانی سازی) و جهانی شدن از پایین را مبنا قرار دهیم، می‌توان چنین برداشت کرد که افراد با دستاوردهای آموزشی و مهارتی سطح بالا، با توجه به تجارب شخصی و

1. resocialization
3. downward assimilation

2. assimilation
4. globalization

کسب اطلاعات از رسانه‌ها، ممکن است وضعیت خود را در کشور زادگاهی‌شان با هم‌ترازان خود در آن سوی مرزها مقایسه کنند و با آگاهی از برخورداری‌های کمی و کیفی بالاتری که هم‌ترازان‌شان دارند، در آن‌ها ایجاد احساس محرومیت نسبی تقویت شود. به‌ویژه آن که در کشورهای صنعتی و ثروتمند، نظام آموزشی آن‌ها پویا است؛ حمایت از نوآوری‌های علمی و فناوری، جدی و واقعیتی مشهود است، و بر همین پایه قدرت جذب نیروی انسانی زبده و پرورده در آن‌ها بسیار بالاست. این کشورها از طریق خط مشی‌های مرکز‌گرایی که دارند، انواع انگیزه‌ها را برای جذب نیروی انسانی پرورده از کشورهای پیرامونی فراهم می‌کنند (پورتس، 2007: 84-80). در حالی که مهاجرت افرادی مانند مورد تاریخی و کلاسیک قانونی و غیر قانونی کارگران مکزیکی به ایالات متحد آمریکا، متأثر از عدم تأمین شغلی در بخش اقتصادی محلی مکزیک و نابرابری اقتصادی در آن کشور [و نیز بین مکزیک و ایالات متحده] است. مهاجرت گروهی کارگران مکزیکی به ایالات متحد آمریکا در واقع نمودی از «جهانی شدن از پایین» است که ظاهراً با التیام محرومیت شدید کارگران مکزیکی، نابرابری ژرف و پیچیده ایجاد شده از طریق فرایند «جهانی شدن از بالا» را اندکی التیام می‌دهد (پورتس، 2007: 80).

یکی از موضوع‌های مهمی که به‌ویژه در ارتباط با مهاجرت بین‌المللی مطرح می‌شود، و حتی روشنفکران غربی به وسیله آن به توجیه مهاجرت نیروی انسانی پرورده از کشورهای پیرامونی به مرکز می‌پردازند، موضوع پول‌های ارسالی¹ است که مهاجرها از محل پس انداز خود به وطن و برای خانواده خود می‌فرستند. و حتی گاهی در باره تأثیر آن در کاهش نابرابری بین کشور فرستنده و کشور پذیرنده بحث می‌شود. این عادت واره، چه در داستان مهاجرت بسیاری از کارگران جنوب آسیا به کشورهای نفت خیز جنوب خلیج فارس، یا مهاجرت کارگران ترک به آلمان، هندی‌ها و پاکستانی‌ها به اروپا و به‌ویژه انگلیس، یا اتباع کشورهای شمال آفریقا به فرانسه و مکزیکی‌ها و کارگران شرق آسیا به ایالات متحده، همه می‌تواند در سطح کلی تحلیل واحدی داشته باشد، هر چند که شرایط مهاجرها و کشورهای پذیرنده، به‌ویژه کشورهای نفت خیز عربی با کشورهای غربی، تفاوت‌هایی در تحلیل ایجاد می‌کند. همان گونه که کارگران مستخدم خانگی اهل هند و بنگلادش و فیلیپین از دوبی، قطر و عربستان، پول‌هایی را که به زادگاه خود می‌فرستند

1. remittance

خشنود کننده است، پولی را هم که افزارمندان هندی از انگلستان، و کارگران ترک از آلمان به کشورشان می‌فرستند، موضوع یا دستاویز قابل توجهی برای برخی پژوهشگران شده است و با آن با اهمیت برخورد می‌کنند (برای نمونه: اپل یارد، 1989: 492). با وجود این، عموماً استدلال می‌کنند که ارسال پس انداز مهاجرها به زادگاهشان، در کاهش نابرابری در درون ساختار اقتصادی - اجتماعی کشور زادگاهی و متعادل کردن نابرابری سطح درآمد بین مرکز و پیرامون تأثیر چندانی ندارد. پورتس می‌نویسد پولی که مهاجرها به خانه‌شان می‌فرستند، گاهی برآورد گزافی شده و ثانیاً این امری مستمر و کارساز نیست که بتوان روی آن پیش‌بینی و محاسبه کرد (پورتس، 2007: 94).

خلاصه و نتیجه‌گیری

1. اشاره شد که مهاجرت، به خودی خود و ذاتاً نه فقط مسئله‌ای اجتماعی نیست، بلکه می‌تواند نمودی از آزادی اراده و آزادی‌گزینش انسان باشد. در دنیای سنتی پیشامدرن و پیشاسرمایه داری، مهاجرت گروهی به صورت مهاجرت نیروی کار سابقه چندانی ندارد.¹ در دنیای قدیم، رسانه‌های جمعی (از قبیل چاپارخانه، جارچی، چاووش و امثال آن) کارکرد محدودی داشت و بر همین اساس مهاجرت‌های فردی می‌توانست تأثیر مثبت و قابل توجهی در انتقال فرهنگ‌ها و همچنین در تحول و بالندگی فرهنگ‌های محلی داشته باشد (برای مطالعه مختصر و فشرده از تاریخ مهاجرت و تحول آن ن. ک: مک نیل، 1984). برای نمونه مهاجرت شعرا و دیگر هنرمندان و اندیشمندان ایرانی به هند و سرزمین عثمانی (در دوره حکومت نوادگان مغولی در هند، همزمان با صفویه)، نوعی مهاجرت نخبگان بود و جابه‌جایی نیروی کار به شمار نمی‌آمد (ارشاد، 1379). اما در دوران مدرن و از سده هیجدهم میلادی به این سوی که به گفته هریرت اسپنسر، تنوع ساختاری در درون اجتماع‌های انسانی و بین آن‌ها افزایش یافت، مهاجرت و به‌ویژه مهاجرت نیروی کار از دنیای سنتی به دنیای مدرن و از یک ساختار به ساختار دیگر

1. بدیهی است مهاجرت انسان‌ها در اثر بلایای طبیعی یا جنگ و یا جابه‌جایی‌های اجباری گروه‌هایی مانند تجارت بردگان و انتقال بسیاری از گروه‌های آفریقایی به دنیای مدرن، و یا انتقال برخی اجتماع‌های عرب خوزستان یا فارس یا کردها به خراسان در زمان نادر شاه و مهاجرت گروهی مردم فارس به شرق آفریقا در اثر ظلم حجاج بن یوسف و سایر دست‌نشاندها، که در دنیای سنتی ایران سابقه دارد، تحلیل متفاوتی را می‌طلبد.

اجتماعی، اجتناب ناپذیر شد. ساختارهای توسعه یافته و مدرن شده، عموماً سلسله مراتبی پیچیده یافته و به اقتضای نظام سرمایه داری، این سلسله مراتب نمودی از نابرابری می‌باشد. مقاله حاضر، موضوع مهاجرت را در چنین شرایطی مطالعه می‌کند. به گفته فرج استانبولی، محقق تونس، رابطه مهاجر با جامعه میزبان از نظرگاه ساختاری، همواره و بالقوه تعارض آمیز است. حتی در جوامعی که ادعای دموکراتیک بودن را دارند و برای همه مردم خودی و غیر خودی، حقوق یکسانی می‌خواهند، در دوران بحران‌های اقتصادی و سیاسی، این ارتباط تعارض آمیز آشکار می‌گردد و خطر بیکاری، اخراج، و مشکلات فرهنگی و اجتماعی، نخست گریبانگیر درون کوچندگان می‌شود (استانبولی، 1978).

2. مهاجرت نیروی انسانی، اگر از دیدگاه آرمانی و نظری، سازوکاری تعادل بخش باشد، به طور عملی و واقعی، نه فقط تعادل جمعیتی و اقتصادی را در پی ندارد، بلکه به دلیل تأثیر متقابل ساختارهای فرهنگی و سیاسی و به ویژه ساختارهای اجتماعی (و از زاویه دید جامعه‌شناسی تاریخی و سطوح متفاوت توسعه و تحول اجتماعی در جوامع مختلف) تأثیر تعادل بخشی آرمانی و نظری آن در ساختارهای جمعیتی و اقتصادی - حداقل در جوامع جهان سومی - متزلزل می‌گردد. از نظر برخی پژوهشگران غربی، مانند مک کنزی و راپوپورت، و مانند آنها (از قبیل رابینسون و کری، 2000)، پول‌های پس‌اندازی را که مهاجران به وطن شان می‌فرستند، گاهی ممکن است صرف تأسیس مدرسه، بیمارستان، و این گونه نهادها شود. باز هم به گواهی بعضی دیگر از پژوهشگران غربی که در مقاله به آنها اشاره شد، این‌ها تأثیر اساسی در رفع نابرابری‌ها در جامعه خاستگاهی مهاجر و در متعادل کردن سطح توسعه آن جامعه با جامعه کوچگاهی ندارد.

3. مطالعه مهاجرت در کانون بحث مربوط به ساختارها و تحولات اجتماعی قرار دارد. رویکرد «گزینشی بودن مهاجرت»، از آن جا که نظریه‌ای در برد متوسط است و نیز انعطاف پذیری دارد که با رویکردهای ساختاری هماهنگ شده و در عین حال به ویژگی‌های کارگزار (مهاجر) هم بی‌توجه نباشد، می‌تواند تا حدودی زمینه را برای تبیین رفتار مهاجرت فراهم کند. هر چند نباید فراموش کرد که نظریه مزبور تأکیدی بر متناسب بودن میزان گزینش ساختار و گزینش کارگزار ندارد و به شیوه تحلیل و دیدگاه پژوهشگر وابسته است. به هر حال، از نقطه قوت‌های این رویکرد می‌توان بهره‌گیری

کرد. به نظر گلدشایدر، زمانی می توان یک نظریه نسبتاً پرورده و منطقی در باره مهاجرت ارائه داد که نظریه ای جامع و قانع کننده در باره ساختار اجتماعی و تحولات اجتماعی در اختیار داشته باشیم (گلدشایدر، 1987: 694-692).

4. به این ترتیب، مناسباتی که مهاجر به منزله کارگزار اجتماعی (مثلاً عرضه کننده بالقوه و/یا بالفعل نیروی کار) و مهاجرت به مثابه کارگزاری¹، با نابرابری به منزله نمودی بارز از ساختار اجتماعی دارد، موضوع عمده ای است که بخش مهمی از تبیین مهاجرت را می تواند تأمین کند. در کشوری مانند ایران، توجه به دو وجه نابرابری، ضروری به نظر می رسد و می تواند بنیان مطالعه مهاجرت به شمار آید. یکی این که سرزمین وسیع ایران با تفاوت های اقلیمی و امکانات طبیعی بسیار متفاوتی که دارد، در عین حالی که می تواند مزیتی برای مردم باشد، زمینه را برای پراکندگی نامتعادل جمعیت فراهم کرده و همراه با روندهای توسعه نامتوازن، نابرابری اجتماعی را پیچیده تر می کند. در دوران های باستانی و قدیم، مناطقی که طبیعت آن برای یک زندگی متعارف، سازگار نبوده، برای تجمع مردم در آن منطقه جالب توجه نبوده است. ولی این، جای تأمل و بازاندیشی دارد که چرا با وجود پیشرفت صنعت و فنآوری، هنوز هم پراکندگی جمعیت به شدت متأثر از توزیع فرصت ها و شرایط طبیعی است؟ چنان که تراکم جمعیت در مناطق شمالی دامنه رشته کوه های البرز - بین کوه و دریا - با تراکم جمعیت در بعضی مناطق دامنه های جنوبی البرز - بین کوه و کویر - قابل مقایسه نیست. و این وضعیت، همچنان پراکندگی نامتعادل شدید جمعیت و توزیع نامتعادل دستاوردهای توسعه را به دنبال خود کشیده است. گاهی این امر - در منطق صوری - موجه می نماید که جایی که تراکم جمعیت در استان سمنان کم تر از 5 نفر در کیلومتر مربع و در استان گیلان بیش از 150 نفر در کیلومتر مربع است، پس اگر یک کیلومتر جاده یا یک بیمارستان در گیلان ساخته شود، جمعیتی که از آن استفاده خواهد کرد احتمالاً 30 برابر جمعیتی است که در سمنان (یا استان سیستان و بلوچستان) ساخته می شود. به این ترتیب در توزیع دستاوردهای توسعه، گویی استان گیلان در اولویت قرار می گیرد. در این جا منظور این نیست که کارگزاران توسعه در کشور ما بر اساس این گونه محاسبه های ساده اقدام می کنند. ولی بالاخره به نظر می رسد تقسیم بندی استان های محروم و غیر محروم از چنین شرایطی بی تأثیر نبوده

1. agency

است. بنا بر این، گویی پیروی از سناریوی توسعه نامتوازن، حکمی تقدیری (یا به زبانی دیگر و به قول امروزی‌ها امری پارادوکسیکال) است! دوم، و به دنبال نکته قبل، نابرابری بین شهر و روستا در ایران به اندازه‌ای است که مهاجرت از روستا به شهر امری متعارف، نهادی شده، و حتی عاقلانه است، ولی جهت عکس آن و یا مهاجرت بازگشتی چندان متعارف نیست، یعنی گذرگاه مهاجرت از روستا به شهر همواره یک طرفه است. توسعه نامتوازن و جنبه پرفوت آن یعنی الگوی توسعه شهرگرا¹، نابرابری بین شهر و روستا از نظر شرایط و کیفیت زندگی و شکاف توسعه بین این دو منطقه را به طور مستمر و روز افزون گسترش داده است. شهرگرا بودن روند توسعه، حتی در تلاش‌های علمی هم نفوذ کرده و در گرایش‌های پژوهشی اثر گذاشته، به طوری که همواره از مشکلات شهری مثل ترافیک، حاشیه نشینی (یا به عبارت علمی‌تر، محله‌های مسکونی فقرآلود شهری) و ازدحام جمعیت در شهر بحث می‌شود و مشکلات شهری زیر ذره بین تحقیق می‌رود؛ ولی مشکلات آن سوی حرکت مهاجرت، یعنی مسایل اجتماعی روستایی و کمبود نیروی انسانی مولد و توسعه خواه، و پایین بودن کیفیت زندگی در آن مناطق کم‌تر مورد شناسایی و تحلیل قرار می‌گیرد. بنا بر این، این دو بعد نابرابری (توزیع نامتعادل جمعیت و نابرابری بین شهر و روستا) از موضوع‌های زمینه‌ای مطالعه مهاجرت است.

5. نابرابری بین شهر و روستا را باید از جنبه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... مورد بررسی قرار داد. چنان که به گواهی پژوهش‌های مختلف، گفته شد، نابرابری شرایط زندگی که با یک مطالعه مقایسه‌ای بین خاستگاه و کوچگاه آشکارتر می‌شود، در اثر مهاجرت وخیم‌تر و پیچیده‌تر می‌گردد. طبق سرشماری سال 1385، استان تهران حدود 15 درصد جمعیت ایران را در خود جای داده (که به خودی خود نشانه‌ای از توزیع نامتعادل جمعیت است)، در حالی که از جمعیت پزشکانی که در استخدام دولت هستند، 25 درصد آن در تهران خدمت می‌کنند. اگر پزشکانی که در بخش غیردولتی شاغل در بیمارستان‌های خصوصی کار می‌کنند و پزشکان بازنشسته از خدمات دولتی را به حساب آوریم، سهم تهران بازهم بیش‌تر می‌شود و شاید به 50 درصد برسد. همچنین اگر پزشکان را بر اساس سطح و رشته تخصصی و فوق تخصص و سال‌های تجربه دسته بندی کنیم باز هم سطح کمی و کیفی توزیع پزشک در تهران بالاتر می‌رود.

1. urban-oriented development

چنان که گفته شد در دهه 85-1375 حدود 12 میلیون نفر در سطح کشور مهاجرت کرده‌اند (معمولاً از نقاط کم‌تر توسعه یافته به مناطق توسعه یافته‌تر). برآورد می‌شود که از جمعیت مهاجر بیش از 2 میلیون نفر آن‌ها جذب شهرهای بالای یک میلیونی کشور (7 کلان شهر) شده‌اند. به عبارت روشن‌تر، جمعیت ایران از سال 1375 تا 1385 حدود 16/5 درصد افزایش یافته، در حالی که جمعیت آن 7 کلان شهر از 14/3 میلیون نفر در سال 1375 به 17/6 میلیون رسیده و به عبارتی دقیق‌تر، جمعیت این 7 شهر طی ده ساله فوق بیش از 23 درصد افزایش یافته است. سهم عمده این افزایش جمعیت ناشی از مهاجرت داخلی بوده است. اما، به جز آن‌ها که از یک شبکه اجتماعی کارآمد برخوردار بوده و ممکن است از شهری کوچک و یا حتی از روستای زادگاه خود مستقیماً به تهران بیایند، الگوی غالب مهاجرت در ایران (و بسیاری از کشورهای در حال توسعه) حرکت از مناطق کم‌تر توسعه یافته به مناطق توسعه یافته‌تر، و یا از روستا به شهرهای متوسط منطقه و سپس به مراکز استان و پس از آن به تهران است، مهاجرانی که به تهران می‌رسند، بر اساس نظریه گزینشی بودن مهاجرت، هر بار که خواسته‌اند به کوچگاه مرحله بعدی مهاجرت کنند، در معرض گزینشی جدید قرار گرفته و در واقع چند بار غربال شده‌اند تا به تهران برسند. از این رو عملاً کارآمدترین مهاجرها، به کلان شهرها و به ویژه تهران می‌رسند. این روند مهاجرت گزینشی که خود ناشی از نابرابری در مقیاس خرد و کلان است، به نوبه خود بر نابرابری‌های بین کوچگاه و خاستگاه و همچنین بر نابرابری درون آن دو منطقه می‌افزاید.

6. یکی از نکات ظریف و حساس مرتبط با مهاجرت - بیش‌تر در سطح خرد - قضیه همانند گردی مهاجر با جامعه میزبان - کوچگاه - است. چنان که در بحث‌های نظری گفته شد، معمولاً لایه‌های متوسط اجتماع روستایی، بیش‌تر انگیزه برون کوچی از روستا را داشته و نیز می‌توانند این انگیزه را عملی کنند. بی تردید این نتیجه‌گیری متأثر از نظریه «گزینشی بودن مهاجرت» است، ولی لایه‌های تنگدست روستایی، از یک سو تأمین هزینه مهاجرت و تحمل دوران بیکاری و بی پولی در شهر برایشان مشکل است و به همین خاطر دایره گزینش آن‌ها بسیار تنگ است، اما از سوی دیگر، امکان گزینش شق دوم، یعنی ادامه اقامت در روستا هم برایشان مشکل می‌باشد. برای نمونه، پس از اجرای قانون اصلاحات ارضی در ایران در دهه 1340 و توزیع زمین بین کشاورزان بر اساس

شرایط غیر عادلانه نظام ارباب-رعیتی، فقط آن‌هایی که طبق سنت آن زمان دارای "نسق" کشاورزی در همان روستا بودند، آن هم به طور نابرابر، صاحب زمین شدند. بخش قابل توجهی از مردم روستا که "خوش-نشین" (بدون نسق کشاورزی) بودند، زمینی برای کشاورزی و امرار معاش خود به دست نیاوردند. آن‌ها ناگزیر و مجبور به مهاجرت از روستا شدند. بدیهی است آن‌ها هم که کم زمین بودند، با بزرگ شدن بچه‌ها و تشکیل خانواده، و به‌ویژه پس از ورشکستگی کشاورزی سنتی، امواج بعدی مهاجرت را تشکیل دادند. طبیعی است که مهاجرت این گروه‌های نادار و در واقع آواره از روستا، آغاز یک دوران سخت زندگی در شهر را با خود همراه خواهد داشت. شامی (محقق مصری) در پژوهشی که در خاورمیانه عربی انجام داده نتیجه می‌گیرد که مهاجرت روستایی در اثر برنامه‌های توسعه [نامتوازن] و جابه‌جایی ناشی از سیل و جنگ همه از یک قماش هستند، و به نظر او مهاجرت روستایی به شهر، مهاجرت نیروی کار و پناهندگی، همه، جنبه‌های مختلف فرایند واحدی هستند (شامی، 1993). موکرچی محقق هندی، که مهاجرت از روستا به شهر در منطقه اسکاپ¹ را مطالعه و تحلیل نموده، مهاجرت روستایی به شهر را در واقع جابه‌جایی فقر روستایی به فقر شهری می‌داند (موکرچی، 2006: 2).

عموماً، مهاجرانی که از روستا به شهر می‌آیند، به علت نداشتن مهارتی که مناسب با مشاغل فنی یا خدماتی در شهر باشد و نیز به دلیل نداشتن سرمایه کافی، از همان آغاز برای رفع نیاز مسکن و اشتغال در شهر، گرفتار مسایل پیچیده و سنگینی می‌شوند، و به همین علت راهی جز پناه بردن به محله‌های مسکونی فقرآلود آلونکی و زاغه نشینی² ندارند. زندگی در این محله‌های ناباب (که در فرهنگ عامه، حاشیه نشینی گفته می‌شود)، و درگیری احتمالی آن‌ها با مشاغل بی‌ثبات و گاهی کاذب، بی‌هنجاری ساختاری (آنومی) را بر زندگی آن‌ها تحمیل می‌کند، همان‌طور که مهاجرت هم تا حد زیادی بر آن‌ها تحمیل شده است. بدیهی است فرایند همانندگردی و بازا اجتماعی شدن هم با چنان پس زمینه قبلی و چنین اجتماع‌های محلی، روندی متعارف نخواهد داشت و بسیاری هنجارشکنی‌ها و حتی کجروی و ارتکاب جرم را در پی دارد. بنابراین، برای این

1. ESCAP کمیسیون اقتصادی و اجتماعی کشورهای آسیا و منطقه اقیانوس آرام.

2. slums/ shanty town

نورسیده‌ها و با این شرایط اجتماعی که دارند، سازگاری، خوپذیری، و همبسته شدن با کل اجتماع شهری، کاری مشکل و دور از انتظار است. از این رو، نظم شکنی و قانون ستیزی می‌تواند پیامد قابل پیش بینی چنین شرایطی باشد. در بیش تر پژوهش‌هایی که بر محور موضوعی موسوم به حاشیه نشینی صورت گرفته، اغلب بدون توجه به متغیرهای زمینه‌ای و تاریخی، و غافل از نیروهایی که بر جسم و جان مهاجر و خانواده اش فشار وارد آورده و می‌آورد، بین این شیوه زندگی مهاجرتی (و با تلقی اشتباه آمیز مهاجرت و حاشیه نشینی به منزله متغیرهای مستقل) و وقوع انحرافات، نظم شکنی و جرم، رابطه‌ای معنی دار می‌یابند، در حالی که سازگاری و همبستگی با جامعه میزبان، در شرایط زندگی پرتنش و فشار آور، میسر نیست. وانگهی، صرف نظر از تشخیص متغیرهای وابسته و مستقل، این یک جانبه نگری و مشکلات شهری را زیر ذره بین بردن و عمده کردن، باعث می‌شود کوله بار مشکلاتی که مهاجر با خود از روستا آورده، مورد غفلت قرار گیرد. بی‌شک مشکلات زندگی در شهر و روستا، اجزاء همبسته وضعیت واحدی به عنوان توسعه نامتوازن و شرایط نابرابر هستند.

گلدشایدر در بحث خود، بدون این که اشاره‌ای به زندگی در محله‌های مسکونی فقرآلود داشته باشد، می‌نویسد مهاجری که از روستا به شهر کوچ می‌کند، حد اقل با این تحریک جغرافیایی که وجه ظاهری حرکت او است، با فرایند تحریک اجتماعی بنیادینی، از دنیای سنتی به دنیای مدرن وارد می‌شود. این تحول و تحریک، خواهی نخواهی نظم زندگی شهری را تحت تأثیر قرار می‌دهد. هرچند او همچنان بر استواری نظریه گزینشی بودن مهاجرت، تأکید می‌کند و باور دارد چون جوان‌ها و باسوادترها، زودتر به گذرگاه مهاجرت پا می‌گذارند، و قاعدتاً آمادگی بیش تری برای خوپذیری و هماهنگی با اقتضانات دنیای مدرن شهری دارند، ولی این واکنش (باز- اجتماعی شدن و خوپذیری) به راحتی صورت نمی‌گیرد. از این رو، به همان اندازه که مهاجر دوران بحرانی را در شهر می‌گذراند تا به مرحله‌ای از همانندگردی برسد، خواهی نخواهی این بحران بر نظم اجتماعی شهر، از جنبه‌های مختلف اثر می‌گذارد. نظم آمد و رفت، نظم روابط خانوادگی و رابطه با دیگر نهادها و سازمان‌های اجتماعی، و سایر جنبه‌های نظام روابط اجتماعی متناسب با زندگی شهری، از سوی اجتماع مهاجر تحت تأثیر قرار می‌گیرد و حتی ممکن است زیر پا گذاشته شود (گلدشایدر، 1987: 977). لازم به یادآوری نیست که گلدشایدر

نمی‌خواهد تأثیرات منفی مهاجرت بر نظم شهری را موجه و طبیعی تلقی کند، بلکه منظور آن است که شرایط بحرانی زندگی درون کوچندگان می‌تواند بر نظم شهری تأثیر نامطلوب داشته باشد.

7. بیش از شش دهه است که جامعه ایرانی شاهد امواج مهاجرت مردم از مناطق کم‌تر توسعه یافته به مناطق توسعه یافته‌تر بوده است که الگوی نمادین آن، مهاجرت روستاییان به شهرهاست. علل و پیامدهای مهاجرت به اندازه‌ای گسترده و مشهود بوده که در قضاوت‌های عامیانه از این موضوع با عبارت «مسئله مهاجرت» سخن می‌رود. در صورتی که تا کنون هیچ سازمان رسمی و معینی برای مدیریت قضیه مهاجرت به وجود نیامده و سیاست روشن و مستقلی در این باره تدوین و اعلام نشده است. اما امواج مهاجرت، به طور پیش‌بینی نشده، متأثر از سیاست‌ها و یا طرح‌ها و مقرراتی بوده که ظاهراً ربطی به مهاجرت نداشته است (مانند قانون اصلاحات ارضی). به عنوان پیشنهاد، شاید اگر سیاستی سنجیده و مدیریتی واقع‌بینانه در این باره شکل می‌گرفت، به اثبات می‌رسید که مهاجرت روستاییان به شهرها، ضرورتاً به گسترش مناطق موسوم به حاشیه‌نشینی و مشکلاتی از این دست نمی‌انجامد.

منابع

- ارشاد، فرهنگ. 1373. "تأثیر متقابل کوچ و توسعه". مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره نهم، شماره 2، صص. 81-99.
- ارشاد، فرهنگ. 1379. مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، چاپ دوم: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- ازکیا، مصطفی. 1365. جامعه‌شناسی توسعه و توسعه نیافتگی روستایی ایران، انتشارات اطلاعات.
- ازکیا، مصطفی. 1380. جامعه‌شناسی توسعه، انتشارات کلمه، چاپ سوم.
- اسکلدن، ر. 1381. "مهاجرت روستاییان به شهر و اثرات آن در کاهش فقر روستایی". ترجمه حمید رضا وجدانی، فصلنامه جمعیت، شماره 252، مرداد و شهریور 1381، صص. 65-75.
- اسلام، علیرضا. 1388. "بررسی عوامل اقتصادی و اجتماعی مرتبط با کیفیت زندگی در بیرجند و روستاهای آن". پایان‌نامه دکتری جامعه‌شناسی: دانشگاه شیراز.
- اوبرای، اس. 1370. مهاجرت، شهرنشینی و توسعه. ترجمه فرهنگ ارشاد. تهران: موسسه کار و تامین اجتماعی.
- بلاو، پ. 1385. "پارامترهای ساختاری". در: کوزر و روزنبرگ، نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی، ترجمه فرهنگ ارشاد. چاپ چهارم، تهران: نشر نی.

- تودارو، م. 1367. مهاجرت داخلی در کشورهای در حال توسعه. ترجمه مصطفی سرمدی و پروین رئیسی فرد. تهران: موسسه کار و تأمین اجتماعی.
- زنجانی، حبیب‌اله. 1380. مهاجرت. تهران: انتشارات سمت.
- مجدالدین، اکبر. 1369. "مهاجرت‌های بی‌رویه حاصل عدم تعادل در توزیع امکانات". مصاحبه در روزنامه کیهان، شماره 13906، یکشنبه 30 اردیبهشت 1369، ص. 5.
- منگالام، ج.ج. و شوارتزولر، ه.ک. 1368. "بررسی رهنمودهای نظری برای بنیان‌گذاری جامعه‌شناسی مهاجرت". ترجمه سعید کیاکجوری. در: ع.ع. لهسایی زاده. 1368. نظریات مهاجرت. شیراز: انتشارات نوید شیراز، صص. 31 - 52.
- موبوگنج، الف. ل. 1368. "رهیافت سیستمی در مورد یک نظریه مهاجرت روستا به شهر". ترجمه حمید خضرنجات. در: لهسایی زاده. همان، صص. 147 - 175.
- Adams, R.H. (1993) "The Economic and Demographic Determinants of International Migration in Rural Egypt", *Journal of Development Studies*, vol. 30, no. 1, pp. 146 - 167.
- Appleyard, R.T. (1989) "Migration and Development: Myths and Reality", *International Migration Review*, vol. 23, no. 3, pp. 486 - 499.
- Backer, et. Al. (1985) "Effects of Immigrant Workers on Educational Stratification in Germany", *Sociology of Education*, vol. 58, Oct. 1985, pp. 213 - 227.
- Black, R. et al (2006) "Migration and Inequality", *World Development Report, Background papers*, pp.1 - 26.
- Boyle, P. (2004) "Population Geography: Migration and Morbidity", *Progress in Human Geography*, vol. 28, NO. 6, pp.767 - 776.
- Bruce, C. and Yearly, S. (2006) *The Sage Dictionary of Sociology*, Sage Pub.
- Findley, S. (1981) "Rural Development Programmes: Planned Versus Actual Migration Outcomes", UN. Dept. of International Economic & Social Affairs, *Population Distribution Policies in Development Planning*, New York, UN (Population Studies, No. 75 ST/ESA/SER. A/75), pp. 144 - 166.
- Goldscheider, C. (1987) "Migration and Social Structure: Analytical Issues and Comparative Perspectives in Developing Nations", *Sociological Forum*, vol. 2, No. 4, pp. 674 - 696.
- Hooglund, E. (1891) "Iran's Agricultural Inheritance", *Merip Report*, No. 99, pp. 15 - 19.
- Lipton, M. (1980) "Migration From Rural Areas of Poor Countries: The Impacts of Rural Productivity and Income Distribution", *World Development*, vol. 8, pp.1 - 24.
- McDowell, L. (2008) "Thinking through Work: Complex Inequalities, Constructions of Differential Migrants", *Progress in Human Geography*, vol. 32, No. 4, pp. 491 - 507.
- McKenzie, D. and Rapoport, H. (2004) "Network Effects and the Dynamics of Migration and Inequality: Theory and Evidence from Mexico", *Working Papers*, Bar-Ilan University, Department of Economics.
- McNeill, W.H. (1984) "Human Migration in Historical Perspective" *Journal of Population Development Review*, vol. 10, No. 1. Pp. 1 - 18.
- Mukherji, S. (2006) *Migration and Urban Decay: Asian Experience*, Rawat Publications
- Ong P.M. et al (1992) "Migration of Highly Educated Asians and Global Dynamics", *Asian and Pacific Migration Journal*, vol. 1, No. 3 -4, pp. 543 - 567.
- Portes, A. (1987) "Migration and Underdevelopment", *Journal of Politics & Society*, vol. 8, pp. 1 - 48.
- Portes, A. (2007) "Migration, Development and Segmented Assimilation: A Conceptual Review of Evidence", *The Annals of American Academy of Political and Social Science*,

- No. 610, pp. 73 – 97.
- Ramazanoglu, H. ed. (1985) *Turkey in World Capitalist System*, Power & Class Publications, pp. 161 – 190.
- Robinson, V. and Carey, M. (2000) "Peopling Skilled International Migration: Indian Doctors in UK", *International Migration*, vol. 38, pp. 89 – 108.
- Shami, S. (1993) "The Social Implications of Population Displacement and Resettlement: An Overview with a Focus on the Arab Middle East", *International Migration Review*, vol. 27, No. 1, pp. 4 – 33.
- Stalker, P. (1994) *The Work of Strangers: A Survey of International Labour Migration*, International Labour Office, Geneva.
- Stambooli, F. (1978) "Elements For A Sociology of Migration" in: Proceedings of the Second EASRG Conference, Dec. 1978, Tunis.
- Standing, G. (1981) "Migration and Modes of Exploitation, Origins of Immobility and Mobility" *Journal of Peasants Studies*, vol. 8, No. 2, pp. 173 – 211.
- Tannock, S. (2009) "Immigration, Education and the New Caste Society in Britain", *Critical Social Policy*, vol. 29, No. 2, pp.243 – 260.
- Weiss, A. (2005) "The Transnationalization of Social Inequality: Conceptualizing Social Position on World Scale", *Current Sociology*, vol. 53, No. 4, pp. 707- 728.